

حكم تارك الصلاة

رساله ای در حکم تارک نماز

رساله ای در حکم تارک نماز

نوشته شیخ علامه

محمد بن صالح العثیمین

غفر الله له ولوالديه وللمسلمین

به نام الله رحمت گستر مهربان

ستایش از آن الله است، حمد او را می گوئیم و از او یاری
و آمرزش می خواهیم، و به درگاهش توبه می کنیم،

و از بدی های نفس خویش، و کارهای ناشایست خود به
الله پناه می بریم، الله هر که را هدایت کند او گمراهگری
نخواهد داشت، و هر که را گمراه سازد او هدایتگری نخواهد
یافت، و گواهی می دهم که معبودی به حق نیست جز الله، که
یگانه و بی شریک است، و گواهی می دهم که محمد بنده و
پیامبر اوست، درود و سلام بسیار الله بر او و بر آل و
اصحابش، و همه کسانی باد که تا قیامت به نیکی از آنان
پیروی کنند.

اما بعد: امروزه بسیاری از مسلمانان در امر نماز سهل
انگاری می کنند و آن را ضایع می سازند، تا جایی که حتی
برخی از روی سهل انگاری آن را به شکل کامل ترک کرده
اند.

و از آنجایی که این مسئله از مسائل بزرگی است که مردم
در این زمانه دچارش شده اند، و علمای امت در قدیم و جدید

در این باره اختلاف کرده اند، دوست داشتم که در حد امکان در این باره بنویسم.

در این باره در دو فصل سخن می گوئیم:

* فصل نخست: درباره حکم تارک نماز.

* فصل دوم: درباره آنچه بر ارتداد ناشی از ترک نماز یا دیگر امور مترتب می شود.

از الله تعالی خواهانیم در این باره ما را به سوی آنچه درست است توفیق دهد.

فصل نخست: حکم تارک نماز

این مسئله از مسائل بزرگ علم است و علمای سلف و خلف در این باره اختلاف کرده اند؛ امام احمد بن حنبل می گوید: تارک نماز، کافر است، کفری خارج کننده از دین، که اگر توبه نکند و نماز نگزارد کشته می شود.

و ابوحنیفه و مالک و شافعی می گویند: فاسق است و تکفیر نمی شود.

سپس [درباره اینکه با این فاسق چه باید کرد] اختلاف کرده اند؛ مالک و شافعی می گویند: از روی حد کشته می شود. و ابوحنیفه می گوید: تعزیر می شود و کشته نمی شود.

و اگر این مسئله از مسائل مورد اختلاف باشد [که هست]؛ واجب آن است که دآوری آن را به کتاب الله و سنت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - برد؛

لَقَوْلِهِ تَعَالَى: {وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ} [الشورى: 10]. وقوله: {فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا} [النساء: 59].

زیرا حق تعالی می فرماید: {هر اختلافی بین شماست، داوری اش با الله است. چنین است الله، پروردگار من؛ بر او توکل کرده ام و به پیشگاهش باز می آیم} [شوری: ۱۰].

و می فرماید: {و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجامتر است} [نساء: ۵۹].

و از آنجایی که سخن هریک از طرفها برای دیگری حجت نیست؛ زیرا هریک رای درست را با خود می داند، و اولویت با پذیرش هیچ یک از اطراف نیست؛

بنابر این واجب می شود که به داوری رجوع کرد که میان آنها داوری کند و آن داور، کتاب الله تعالی و سنت پیامبرش - صلی الله علیه وسلم - است.

و اگر این اختلاف را بر کتاب و سنت عرضه کنیم، خواهیم دید که کتاب و سنت هر دو دال بر کفر تارک نماز است؛ منظور کفر اکبر است که انسان را از دین خارج می سازد.

اولاً: از قرآن:

الله تعالی در سوره توبه می فرماید: {پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات پرداختند، برادران دینی شما [مسلمانان] هستند} [توبه: ۱۱] ×

و در سوره مریم می فرماید: {پس از آنان، جانشینانی گمراه و ناشایست آمدند که نماز را تباه ساختند [و در آن سهل انگاری نمودند] و از هوس‌ها [و شهوات] پیروی کردند؛ و به زودی [کیفر] گمراهی [خویش] را خواهند دید * جز کسی که توبه کند و ایمان آورد} [مریم: ۵۹-۶۰].

وجه دلالت در آیه دوم - آیه ۶۰ سوره مریم - است که الله تعالی درباره کسانی که نماز را ضایع ساخته اند، و تابع شهوات شده اند می فرماید: {مگر آنکه توبه کند و ایمان آورد} [سوره مریم: ۶۰].

و این یعنی آنان هنگام ضایع ساختن نماز و پیروی از شهوات، مؤمن نبوده اند.

و وجه دلالت از آیه نخست - آیه ۵۹ سوره توبه - این است که الله تعالی برای اثبات برادری بین ما و مشرکان سه شرط گذاشته است:

* اینکه از شرک توبه کنند.

* اینکه نماز را برپا دارند.

* و اینکه زکات بدهند.

پس اگر از شرک توبه کردند ولی نماز نگزاردند و زکات ندادند، برادران ما نیستند. و اگر نماز بخوانند ولی زکات ندهند [باز] برادر ما نیستند.

برادری در دین منتفی نمی شود مگر هنگامی که شخص به طور کامل از دین خارج شود، و [این برادری] با فسق یا با کفر اصغر منتفی نمی شود.

آیا این سخن حق تعالی را در آیه قتل نخوانده ای که می فرماید: {پس اگر کسی [= ولی دم] در حق برادر [دینی] اش [= قاتل] بخشش نماید، باید [از اذیت و آزارش بپرهیزد و با او] خوش رفتاری نماید و [قاتل نیز باید متقابلاً دیه را] به نیکی به او بپردازد} [بقره: ۱۷۸].

الله تعالی اینجا قاتل به عمد را برادر مقتول دانسته، با وجود آنکه قتل از بزرگترین گناهان کبیره است؛

لَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: {وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا} [النساء: 93].

زیرا حق تعالی می فرماید: {و هر کس مؤمنی را عمداً به قتل برساند، کیفرش دوزخ است [که] در آن جاودانه می ماند و الله بر وی خشم می گیرد، و او را از رحمت خویش دور می سازد و عذاب بزرگی برایش آماده ساخته است} [نساء: ۹۳].

سپس آیا سخن حق تعالی درباره دو گروه از مؤمنان که به جنگ هم رفته اند ندیده ای که می فرماید: {اگر دو گروه از

مؤمنان با هم درگیر شدند، میانشان آشتی برقرار کنید} [سوره حجرات: ۹]،

تا آنجا که می فرماید: {همانا مؤمنان با هم برادرند پس میان برادرنتان سازش دهید} [حجرات: ۹-۱۰]. الله تعالی برادری را بین گروهی که قصد اصلاح دارد و دو گروهی که در حال جنگ با هم هستند اثبات نموده، با وجود آنکه جنگیدن با مسلمان از جمله کفر است، كما ثبت في الحديث الصحيح الذي رواه البخاري وغيره عن ابن مسعود -رضي الله عنه- أنَّ النبي صلى الله عليه وسلم قال: «سباب المسلم فسوقٌ، وقتاله كفرٌ». چنانکه در حدیث صحیحی که بخاری و دیگران از ابن مسعود -رضی الله عنه- روایت کرده اند آمده که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «ناسزا گفتن به مسلمان فسق است و جنگیدن با او کفر». اما این کفری است که انسان را از دین خارج نمی کند، چرا که اگر از دین خارج می کرد دیگر برادری ایمانی با آن باقی نمی ماند. و آیه کریمه دال بر این است که با وجود جنگیدن [علیه مسلمان] برادری ایمانی همچنان باقی است.

بنابر این دانسته می شود که ترک نماز کفری است خارج کننده از دین؛ چه اگر فسق یا کفری پایین تر از کفر [اکبر] بود، برادری دینی با آن منتفی نمی شد، چنانکه با کشتن مؤمن یا با جنگیدن علیه او منتفی نشد.

حال اگر کسی بپرسد: آیا شما چنانکه مفهوم آیه دال بر آن است، قائل به کفر کسی که زکات نمی دهد نیز هستید؟

می‌گوییم: کفر کسی که زکات نمی‌دهد قول برخی از علما و یکی از دو روایت از امام احمد - رحمه الله تعالی - است.

اما قول راجح نزد ما این است که کافر نمی‌شود، اما مجازاتی بسیاری بزرگ دارد که الله تعالی در کتابش ذکر کرده، و پیامبرش - صلی الله علیه وسلم - در سنت بیان کرده است،

از جمله آنچه در حدیث ابوهریره - رضی الله عنه - آمده که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - مجازات مانع زکات را بیان نمودند، و در پایانش فرمودند: «سپس راهش را می‌بیند؛ یا به سوی بهشت و یا به سوی دوزخ». مسلم این حدیث را به شکل کامل در باب گناه مانع زکات روایت کرده است، و این دلیلی است که او کافر دانسته نمی‌شود؛ اگر کافر بود دیگر راهی به سوی بهشت نداشت.

اینجا منطوق حدیث مقدم بر مفهوم آیه سوره توبه است؛ زیرا منطوق مقدم بر مفهوم است، چنانکه در اصول فقه شناخته شده است.

ثانیا: از سنت:

۱- رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می‌فرماید: «میان مرد و بین شرک و کفر، ترک نماز است». به روایت مسلم در کتاب ایمان [در صحیحش] از جابر بن عبدالله، از پیامبر - صلی الله علیه وسلم -.

۲- و از بریده بن حصیب روایت است که گفت: شنیدم که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می فرمود: «پیمانی که بین ما و آنان است، نماز است، پس هر که آن را ترک گوید کفر ورزیده است». به روایت احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه.

منظور از کفر اینجا، کفر خارج کننده از دین است؛ زیرا پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نماز را عامل جداساز میان مؤمنان و کافران قرار داده،

و واضح است که ملت کفر غیر از ملت اسلام است، بنابراین کسی که وارد این پیمان نشود، از کافران است.

۳- و در صحیح مسلم از ام سلمه - رضی الله عنها - روایت است که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: «امرایی خواهند بود که [برخی از کارهای آنان را] نیک می شمارید و برخی را منکر می دانید، پس آنکه [منکر را] شناخت [و انکارش کرد از گناهش] پاک و بری است، و هر کس [بر اساس توانش] آن را انکار کند [از گناهش] در امان مانده، ولی کسی که از عمل ناپسندشان راضی باشد و از آنها پیروی کند [مانند آنان گنهکار می شود]». گفتند: آیا با آنان نجنگیم؟ فرمود: «نه، تا وقتی که [در میان شما] نماز را برپا می دارند [با آنان نجنگید]».

۴- و در «صحیح مسلم» همچنین از حدیث عوف بن مالک - رضی الله عنه - آمده که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمودند:

«خيار أئمتكم الذين تحبّونهم ويحبّونكم، ويصلّون عليكم وتصلّون عليهم، وشرار أئمتكم الذين تبغضونهم ويبغضونكم، وتلعنونهم ويلعنونكم». قيل: يا رسول الله، أفلا نناذبهم بالسيف؟ قال: «لا، ما أقاموا فيكم الصلّاة». «بهترین حاکمان شما آنان هستند که دوستشان دارید و دوستتان دارند، و برای شما دعا می کنند و برایشان دعا می کنید، و بدترین حاکمان شما آنان هستند که شما را بد می دارند و شما آنان را بد می دارید، و آنان را نفرین می کنید و آنان شما را نفرین می کنند». گفته شد: یا رسول الله، آیا با شمشیر با آنان روبرو نشویم؟ فرمود: «خیر، تا وقتی که در میان شما نماز را برپا می دارند».

این دو حدیث اخیر دال بر این است که مبارزه با والیان و جنگیدن آنان با شمشیر تا وقتی که نماز را برپا می دارند جایز نیست، و منازعه با والیان و جنگیدن با آنان جایز نیست مگر آنکه کفری صریح انجام دهند، که برایش نزد ما برهانی از سوی الله تعالی باشد؛

لقول عبادة بن الصّامت -رضي الله عنه- : دعانا رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعناه، فكان فيما أخذ علينا: أن بايعنا على السّمع والطّاعة، في منشطنا ومكرهنا، وعسرنا ويسرنا، وأثرة علينا، وألاّ ننازع الأمر أهله». قال: «إلّا أن تروا كفراً بواحا عندكم من الله فيه برهان». به دلیل سخن عبادة بن صامت - رضي الله عنه - که می گوید: رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ما را فرا خواند پس با او بیعت کردیم و از جمله آنچه از ما [بیعت] گرفت این بود که با او بر سمع و طاعت، در سرخوشی و ناخوشی، و

سختی و آسانی، و [حتی با وجود] تبعیض بیعت کنیم و اینکه در باره امر [قدرت] با اهل آن درگیر نشویم». گفت: «مگر آنکه کفری آشکار بینید که نزد شما بر آن از سوی الله برهانی باشد».

بنابر این، ترک نماز از سوی آنها همان کفر آشکاری است که برایش از سوی الله برهان داریم و رسول الله - صلی الله علیه وسلم - مخالفت و مبارزه مسلحانه علیه و الیان را به آن منوط ساخته است.

و در کتاب و سنت وارد نشده که تارک نماز کافر نیست یا مؤمن است؛ اوج چیزی که در این باره آمده نصوصی است دال بر فضیلت توحید و گواهی دادن به اینکه معبودی به حق جز الله نیست و اینکه محمد فرستاده الله است و ثواب آن،

که این یا مقید به قیودی در خود نص است که ممکن نیست با وجود آن [کسی] نماز را ترک کند، و یا درباره احوالی است خاص که در آن انسان برای ترک نماز معذور است، یا آنکه نصوصی است عام که حمل بر ادله کفر تارک نماز می شود؛ زیرا ادله کفر تارک نماز ادله ای است خاص، و خاص مقدم بر عام است.

اگر کسی بگوید: آیا درست نیست که نصوص دال بر کفر تارک نماز را در مورد کسانی بدانیم که نماز را از روی انکار و جوبش ترک کرده اند؟

می گوییم: این درست نیست، زیرا اینجا دو محذور هست:

اول: الغای وصفی که شارع آن را معتبر دانسته و حکم را به آن معلق کرده است.

زیرا شارع حکم به کفر را بر «ترک» معلق کرده است نه بر انکار [وجوب]، و برادری دینی را بر برپا داشتن نماز معلق ساخته نه بر اقرار به وجوب آن، یعنی الله متعال فرموده که: اگر توبه کردند و به وجوب نماز اقرار نمودند...

و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرموده اند که: بین شخص و بین شرک و کفر، انکار وجوب نماز است. یا پیمانی که بین ما و آنهاست اقرار به وجوب نماز است، پس هر که آن را انکار کند کفر ورزیده است.

و اگر منظور الله تعالی و پیامبرش این بود، ترک این [لفظ صریح و استفاده از لفظی مبهم] برخلاف بیان و وضوحی بود که قرآن کریم دارد،

قال الله تعالى: {وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ} [النحل: 89].
وقال تعالى مخاطبًا نبيه: {وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ} [النحل: 44].

الله تعالی می فرماید: {و بر تو کتاب را نازل نمودیم که روشنگر هر چیزی است} [نحل: ۸۹].

و خطاب به پیامبرش می فرماید: {و [ما این] قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را که برایشان نازل شده است روشن سازی} [نحل: ۴۴].

دوم: معتبر دانستن وصفی که شرع آن را مناط حکم
نساخته است:

زیرا انکار وجوب نمازهای پنجگانه اگر از سوی کسی که
جهلش عذر نیست سر بزند موجب کفر اوست، چه نماز
بخواند یا نماز را ترک کند.

یعنی اگر کسی نمازهای پنجگانه را بخواند، و همه شروط
و ارکان و واجبات و مستحباتش را انجام دهد اما منکر وجوب
آن بدون عذر باشد، کافر است، با اینکه نماز را ترک نکرده.

بنابر این مشخص می شود که حمل نصوص بر کسی که
نماز را از روی انکار وجوب ترک کرده درست نیست، و
حق آن است که تارک نماز کافر است، کفری که او را از دین
خارج می سازد، چنانکه این به شکل صریح در روایت ابن
ابی حاتم در «سنن» او از عبادة بن صامت - رضی الله عنه -
آمده که می گوید:

أوصانا رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لا تتركوا باله شيئا، ولا
تتركوا الصلاة عمداً، فمن تركها عمداً متعمداً فقد خرج من الملة». رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ما را به این توصیه کرد که:
«چیزی را با الله شریک نیاورید و نماز را به عمد ترک نکنید،
که هرکس نماز را عمداً ترک گوید از دین خارج شده است».

همچنین اگر این را بر ترک از روی انکار حمل کنیم، نام
بردن از نماز به شکل ویژه در این نصوص بی فایده بود؛
زیرا این حکم [یعنی انکار] در باره زکات و روزه و حج نیز

عمومیت دارد، و هرکس یکی از اینها را از روی انکار و جوبش ترک کند، اگر از روی جهل معذور نباشد کافر می شود.

و همانطور که کفر تارک نماز از دلیل سمعی اثری دانسته می شود، همچنین از دلیل عقلی نظری نیز فهمیده می شود.

چگونه ممکن است کسی ایمان داشته باشد و در عین حال نماز را که ستون دین است ترک کند، حال آنکه درباره انجام آن چنان ترغیب شده که باعث می شود هر عاقل مؤمنی به انجامش ترغیب شود و مبادرت ورزد. و همچنین درباره ترک آن، چنان وعید و تهدید آمده که هر عاقل مؤمنی از ترک و ضایع ساختن آن حذر می کند.

بنابراین ترک آن با وجود چنین اقتضایی، ایمانی برای تارکش باقی نمی گذارد.

حال اگر کسی بگوید: آیا نمی توان کفری که درباره تارک نماز آمده را حمل بر کفر نعمت دانست نه کفر به دین؟ یا آنکه منظور از آن کفری کمتر از کفر اکبر باشد؟

یعنی مانند سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - که می فرماید: «دو رفتار در میان مردم رواج دارد که هر دو از مصادیق کفر است: طعنه زدن در نسب و نوحه گری بر مُرده». و این سخن ایشان که: «دشنام دادن به مسلمان فسق، و جنگیدن با او کفر است» و مانند آن.

گفتیم این احتمال و تنظیر از چند وجه صحیح نیست:

نخست: پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نماز را حد فاصل بین کفر و ایمان و مؤمنان و کفار قرار داده است، و حد باعث تعیین محدود و خارج ساختن آن از دیگری می شود. به عبارت دیگران دو محدود با یک متفاوتند، و یکی در دیگری وارد نمی شود.

دوم: نماز از ارکان اسلام است و توصیف کافر برای تارک آن به معنای کفر خارج کننده از اسلام است؛ زیرا این به معنای ویران ساختن یکی از ارکان اسلام است، به خلاف اطلاق کفر بر کسی که یکی از کارهای کفر را انجام داده باشد.

سوم: نصوص دیگری هست که دال بر کفر تارک نماز است، کفری خارج کننده از دین، بنابراین باید این کفر را بر آنچه دال بر آن است حمل کرد تا نصوص با یکدیگر هماهنگ شوند.

چهارم: کفر [در این دو موضع] به شکل متفاوت بیان شده است.

ایشان درباره ترک نماز فرموده اند: «میان شخص و شرک و کفر، ترک نماز است»، و کفر را با «ال» آورده (الکفر) که نشان می دهد منظور از «الکفر» حقیقت کفر است، بر خلاف کلمه «کفر» (بدون ال) که نکره است یا کلمه «کفر» با لفظ فعل، زیرا این نشان می دهد که آن کار از [کارهای] کفر است، یا آنکه در آن کار نوعی کفر نهفته است، نه آنکه کفر مطلق خارج کننده از اسلام باشد.

شیخ السلام ابن تیمیه در کتاب «اقتضاء الصراط المستقیم» درباره این سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - که: «دو رفتار در میان مردم رواج دارد که هر دو از مصادیق کفر است: طعنه زدن در نسب و نوحه گری بر مُرده» می گوید:

این که «هر دو از مصادیق کفر است» یعنی: این دو خصلت کفری است که در میان مردم رخ می دهد، یعنی ذات این خصلتها کفرند زیرا از اعمال کفرند و در میان مردم باقی است، اما اینگونه نیست که هرکس شعبه ای از شعبه های کفر را انجام دهد به سبب آن مطلقاً کافر می شود، مگر آنکه حقیقت کفر در وی رخ دهد.

همانطور که اگر کسی شعبه ای از شعبه های ایمان را داشته باشد بر اساس آن مؤمن نمی شود، تا آنکه اصل ایمان و حقیقتش در وی باشد.

و در اثبات، فرق است میان کفر معرفی به «ال» چنانکه در این سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - آمده که: «لیس بین العبد و بین الکفر أو الشّرك إِلَّا ترك الصّلاة» (میان بنده و کفر یا شرک [فاصله ای] وجود ندارد، مگر ترک نماز» و بین کفری که به شکل نکره آمده است. پایان سخن وی.

پس چون بر اساس این ادله مشخص شد که تارک عمدی نماز، مرتکب کفر خارج کننده از دین شده، درست همان چیز ی است که امام احمد بن حنبل بر آن است،

و این یکی از دو قول شافعی است، چنانکه ابن کثیر در تفسیر این سخن حق تعالی آورده است:

{فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا} [مریم: 59].

{پس از آنان، جانشینانی [گمراه و ناشایست] آمدند که نماز را تباه ساختند [و در آن سهل انگاری نمودند] و از هوس‌ها [و شهوات] پیروی کردند؛ و به زودی [کیفر] گمراهی [خویش] را خواهند دید} [مریم: ۵۹].

و ابن قیم در «کتاب الصلاة» بیان کرده که این یکی از دو وجه در مذهب شافعی است، و طحاوی این رای را از خود شافعی نقل کرده است.

جمهور صحابه بر همین قول هستند، و بلکه تنی چند اجماع آنان را بر این قول نقل کرده اند.

عبدالله بن شقیق - رضی الله عنه - می گوید: اصحاب پیامبر - صلی الله علیه وسلم - ترک چیزی از اعمال را کفر نمی دانستند به جز نماز. به روایت ترمذی و حاکم. حاکم این را به شرط شیخین صحیح دانسته است.

امام معروف، اسحاق بن راهویه می گوید: از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - ثابت است که تارک نماز کافر است، و این رای علما از دوران پیامبر - صلی الله علیه وسلم - تاکنون است: اینکه هرکس نماز را به عمد و بدون عذر ترک کند تا آنکه وقتش خارج شود، کافر است.

ابن حزم نیز ذکر کرده که این از عمر و عبدالرحمن بن عوف و معاذ بن جبل و ابوهریره و دیگر صحابه - رضی الله

عنه - نقل شده و می گوید: از میان صحابه مخالفی برای آنها سراغ نداریم.

این را منذری در «الترغیب والترهیب» از او نقل کرده، و از جمعی دیگر از صحابه را به آنان افزوده است: عبدالله بن مسعود، و عبدالله بن عباس، و جابر بن عبدالله، و ابودرداء -رضی الله عنهم- . وی می گوید: [همچنین از میان علما] احمد بن حنبل، و اسحاق بن راهویه، و عبدالله بن مبارک، و نخعی، و حکم بن عتیبه، و ایوب سختیانی، و ابوداود طيالسی، و ابوبکر بن شیبه، و زهیر بن حرب، و دیگران.

اگر کسی بگوید: پاسخ ادله کسانی که بر اساس آن به عدم کفر تارک نماز استدلال کرده اند، چیست؟

می گوییم: در این ادله نیامده که تارک نماز تکفیر نمی شود، یا اینکه او مؤمن است، یا آنکه به آتش داخل نمی شود، یا آنکه در بهشت خواهد بود و مانند آن.

و کسی که در آن دقت کند می بیند که از پنج دسته خارج نیست، که همه آنها تعارضی با ادله قائلین به کفر تارک نماز ندارد.

دسته نخست: احادیثی ضعیف غیر صریح که نقل کننده اش سعی کرده به آن چنگ بزنند، اما فایده ای ندارد.

دسته دوم: آنچه اساسا در آن دلیلی برای این مسئله نیست.

مانند استدلال برخی از آنها به این قول حق تعالی:

{إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ}
[النساء: 48].

{بی گمان، الله این گناه را که به او شرک آورده شود نمی بخشد و پایینتر از آن را - برای هر کس بخواهد - می بخشد}
[نساء: ۴۸].

زیرا معنای این سخن حق تعالی که: {پایینتر از آن} یعنی کمتر از آن، و معنایش این نیست که غیر آن را می بخشد، به این دلیل که هر کس آنچه را الله و پیامبرش از آن خبر داده اند دروغ بیندارد کافر شده و کفرش قابل بخشش نیست، اگرچه گناهش از جمله شرک نیست.

و حتی اگر به فرض بپذیریم که معنای {ما دون ذلك} [سوره نساء: ۴۸] «غیر آن» باشد، این از جمله نصوص عام است که با نصوص دال بر تکفیر با کمتر از شرک، تخصیص شده است.

کفری که انسان را از دین خارج می کند به سبب گناهی است که بخشیده نمی شود، اگر چه آن گناه، شرک نباشد.

دسته سوم: نصوص عامی که با احادیث دال بر کفر تارک نماز، تخصیص می شوند.

مانند این سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در حدیث معاذ بن جبل:

«ما من عبدٍ يشهد أن لا إله إلا الله وأنَّ محمدًا عبده ورسوله إلاَّ حرَّمه الله على النَّارِ». «هیچ بنده ای نیست که [صادقانه و از

ته دل] گواهی دهد که معبودی [بر حق] جز الله وجود ندارد و شهادت دهد که محمد، بنده و فرستاده اوست، مگر اینکه الله متعال او را بر آتش دوزخ حرام می گرداند». و این یکی از الفاظ این حدیث است و همانند آن در حدیث ابوهریره و عبادة بن صامت و عتبان بن مالک - رضی الله عنه - آمده است.

دسته چهارم: احادیثی عام که با چیزی مقید شده که ترک نماز همراه با آن ممکن نیست.

مانند این سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در حدیث عتبان بن مالک که می فرماید:

«فإنَّ الله حرَّم على النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، يبتغي بذلك وجه الله». رواه البخاري. «همانا الله، آتش دوزخ را بر کسی که لا اله الا الله را برای خشنودی الله بگوید، حرام کرده است». به روایت بخاری.

و این سخن ایشان - صلی الله علیه وسلم - در حدیث معاذ: «هیچ بنده ای نیست که [صادقانه و از ته دل] گواهی دهد که معبودی [بر حق] جز الله وجود ندارد و شهادت دهد که محمد، بنده و فرستاده اوست، مگر اینکه الله متعال او را بر آتش دوزخ حرام می گرداند». به روایت بخاری.

مقید بودن گفتن شهادتین با اخلاق نیت و صدق قلبی مانع از ترک نماز است؛ ممکن نیست شخصی صادقانه و خالصانه شهادتین بگوید مگر آنکه این صدق و اخلاق ناگزیر او را به برپا کردن نماز سوق می دهد،

زیرا نماز ستون دین است، و رابطه بین بنده و پروردگار اوست، یعنی اگر صادقانه در پی خشنودی الله باشد قطعاً باید کاری را که باعث دستیابی این خشنودی است انجام دهد، و از آنچه میان او خشنودی پروردگارش مانع ایجاد می کند دوری کند، همینطور هر کس از ته دل شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله را بگوید، قطعاً این راستی او را به ادای خالصانه نماز بر اساس پیروی از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - سوق می دهد؛ زیرا اینها از لوازم این شهادت صادقانه است.

دسته پنجم: نصوص مقید به حالی است که در آن شخص برای ترک نماز معذور است.

مانند حدیثی که ابن ماجه از حذیفه بن یمان روایت کرده که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمودند:

«یدرس الإسلام كما يدرس وشي الثوب» الحديث. «اسلام ناپدید (و کم رنگ) می شود، چنانکه نقش روی لباس از بین می رود و می شود». وفيه: «وتبقى طوائف من الناس؛ الشيخ الكبير والعجوز يقولون: أدركنا آبائنا على هذه الكلمة؛ لا إله إلا الله، فنحن نقولها». در همین حدیث آمده است: «و گروه هایی از مردم می مانند؛ پیرمردان و پیرزنانی که می گویند: پدران خود را دریافتیم که این جمله را می گفتند: لا اله الا الله، و ما نیز آن را می گوئیم». صله به او گفت: لا اله الا الله چه سودی برایشان دارد در حالی که نمی دانند نماز و روزه، و قربانی و صدقه، چیست؟ حذیفه روی گرداند [و به سوال او توجهی

نکرد]، پس سه بار این را تکرار کرد، و هر بار حذیفه از او روی می گرداند، سپس در بار سوم رو به او کرد و گفت: ای صله، آنان را از دوزخ نجات می دهد. و سه بار این را تکرار کرد.

زیرا اینهایی که شهادت توحید آنان را از آتش نجات می دهد برای ترک شرایع اسلام معذور هستند؛ زیرا چیزی درباره آن نمی دانند و همان چیزی را که در توانشان بود انجام می دهند،

حال آنان مانند کسانی است که پیش از فرض شدن شرایع و پیش از آنکه بتوانند انجامش دهند از دنیا رفته اند، مانند کسانی که کمی پس از گرفتن شهادتین و پیش از آنکه بتوانند عملی از شرایع اسلام را انجام دهند درگذشته اند، یا مانند کسی که در دارالکفر اسلام آورده اما پیش از آنکه بتواند درباره شرایع اسلام آگاهی کسب کند از دنیا رفته است.

حاصل آنکه: همه ادله ای که غیر قائلان به کفر تارک نماز آورده اند در برابر استدلال کسانی که قائل به کفرشان هستند توان رویارویی ندارد؛

زیرا آنچه آنان به آن استناد جسته اند یا [از نظر اثبات] ضعیف است و [از نظر معنا] غیر صریح، و یا آنکه اصلاً دلالتی [به سود آنان] ندارد، و آنکه مقید به وصفی است که ترک نماز همراه با آن امکان ندارد، یا آنکه عام است و با ادله دال بر تکفیر تارک نماز تخصیص می شود.

پس چون کفر او با دلیل ثابتِ سالم از [دلیل] مخالفی که بتواند با آن رویارو شود تبیین گشت، واجب است که احکام کفر و ارتداد بر آن مترتب شود، بنابر این ضرورت که وجود یا عدم وجود حکم، به وجود یا عدم وجود علت وابسته است.

فصل دوم: آنچه بر ارتداد ناشی از ترک نماز یا دیگر امور مترتب می شود

احکام دنیوی و اخروی چندی بر ارتداد مُترتب می گردد
اولاً: از جمله احکام دنیوی:

۱- سقوط ولایت مرتد: مرتد اجازه ندارد که متولی امری شود که مسلمان بودن شرط آن ولایت باشد،

بنابر این او ولایتی بر فرزندان کم سن و سال خود و دیگر کودکان ندارد، و اجازه ندارد هیچ یک از دختران و زنانی که تحت ولایت او بوده اند از جمله دخترانش یا دیگران را به ازدواج کسی درآورد.

فقهایی ما - رحمهم الله تعالی - در کتب مختصر و مطول خود تصریح کرده اند که شرط ولی، اگر می خواهد دختر یا زن مسلمانی را به ازدواج کسی درآورد این است که خود مسلمان باشد، و گفته اند که مرد کافر بر زن مسلمان ولایت ندارد.

ابن عباس - رضی الله عنهما - می گوید: نکاح نیست مگر [با اجازه] ولی مرشد.

و بزرگترین و بالاترین رشد (هدایت)، اسلام است و پست ترین و پایین ترین گمراهی، کفر و ارتداد است.

قال الله تعالى: {وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ} [البقرة: 130].

الله تعالی می فرماید: {چه کسی از آیین ابراهیم روی گردان خواهد شد؟! جز کسی که خود را به نادانی و سبکسری افکند؟} [بقره: ۱۳۰].

۲- سقوط ارث او از نزدیکانش: زیرا کافر به مسلمان ارث نمی دهد، و ارث مسلمان به کافر نمی رسد؛

لحديث أسامة بن زيدٍ ق، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ، وَلَا الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ». أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ وَغَيْرُهُمَا. به دلیل حدیث اسامه بن زید - رضی الله عنهما - که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: «نه مسلمان از کافر ارث می برد، و نه کافر از مسلمان». به روایت بخاری و مسلم و دیگران.

۳- تحریم وارد شدن به مکه و حرم آن:

لقوله تعالى: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا} [التوبة: 28].

زیرا الله تعالی می فرماید: {ای کسانی که ایمان آورده اید، مشرکان قطعاً پلیدند؛ پس نباید بعد از امسال به مسجدالحرام نزدیک شوند} [توبه: ۲۸].

۴- تحریم بهیمه ای که او ذبح کرده است (شتر و گاو و گوسفند) و غیر آن که به شرط قربانی شدن حلال می شود؛ زیرا یکی از شروط حلال بودن آن است که شخص ذبح کننده، مسلمان یا کتابی - یهودی یا نصرانی - باشد،

اما مرتد و بت پرست و مجوسی و مانند آنان، آنچه ذبح کننده حلال نیست.

خازن در تفسیر می گوید: بر تحریم ذبیحه مجوسیان و دیگر مشرکان از جمله مشرکان عرب و بت پرستان و کسانی که اهل کتاب نیستند، اجماع کرده اند.

و امام احمد می گوید: کسی را نمی شناسم که خلاف این را گفته باشد مگر آنکه صاحب بدعت باشد.

۵- حرام بودن نماز گزاردن بر او پس از مرگش و تحریم دعای مغفرت و رحمت برای او؛

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: {وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ} [التوبة: 84]. وقوله تعالى: {مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ} * وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَّوَدَّةٍ وَعَدَٰهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ} [التوبة: 113- 114].

به دلیل این سخن الله تعالی: {و هرگز بر هیچ مُرده ای از آنان نماز نخوان و [برای دعا خواندن و طلب آمرزش] بر سر قبرش نایست؛ [چرا که] بی تردید، آنان به الله و پیامبرش

کفر ورزیده اند و در حالی مُردند که نافرمان بودند} [توبه: ۸۴].

و این سخن حق تعالی که می فرماید: {برای پیامبر و کسانی که ایمان آوردند سزاوار نیست که برای مشرکان - پس از اینکه برایشان آشکار شد که آنان اهل دوزخند - آمرزش بخواهند؛ هر چند از نزدیکان باشند} * آمرزش خواهی ابراهیم برای پدرش [آزر]، جز به خاطر وعده ای که به او داده بود صورت نگرفت؛ اما وقتی برایش آشکار شد که وی دشمن الله است، از او بیزاری جست [و برایش دعا نکرد]. به راستی که ابراهیم، بسی نیایشگر و بردبار بود} [توبه: ۱۱۳-۱۱۴].

دعای مغفرت و رحمت برای شخصی که بر کفر مرده است - کفرش به هر سببی باشد - اعتدا و از حد در رفتن در دعا، و نوعی تمسخر در حق الله، و خارج شدن از راه پیامبر و مؤمنان است.

چگونه برای کسی که به الله و آخرت ایمان دارد ممکن است که برای کسی که بر کفر مرده و دشمن الله تعالی است دعای مغفرت و رحمت کند؟!

كما قال - عز وجل -: {مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ} [البقرة: 98].

چنانکه الله عزوجل می فرماید: {هر کس دشمن الله و فرشتگان او و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل باشد، [بداند که] الله دشمن کافران است} [بقره: ۹۸].

الله تعالی در این آیه کریمه تبیین کرده که او تعالی دشمن همه کافران است.

و بر مؤمن واجب است که از هر کافری تبری جوید؛
لقله تعالی: {وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ} [الزخرف: 26-27].

به دلیل این سخن حق تعالی که: {[یاد کن] هنگامی را که ابراهیم به پدر و قومش گفت: از آنچه شما عبادت می کنید، بیزارم} [زخرف: ۲۶].

و به دلیل این سخن پروردگار متعال: {برای شما در ابراهیم و کسانی که با او بودند الگویی نیک بود آن گاه که گفتند: ما از شما و از آن چه به جز الله می پرستید بیزاریم، به شما کفر ورزیدیم و میان ما و شما تا ابد دشمنی پدیدار شد، تا آن که تنها به الله ایمان آورید} [ممتحنه: ۴].

تا به این ترتیب پیروی از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - محقق شود، چنانکه الله تعالی می فرماید:

{وَإِذْ أَنْزَلْنَا إِلَيْنَا الْكِتَابَ فَكَانَ الْحُجَّةُ الْبَاطِلَ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ} [التوبة: 3].

{و [این] اعلامی است از جانب الله و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر [= عید قربان] که: الله و پیامبرش از مشرکان بیزارند؛ پس اگر توبه کنید، برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید [و سرپیچی کنید] بدانید که شما [هرگز] نمی توانید الله را ناتوان سازید [و از عذابش بگریزید]؛ و [تو ای پیامبر،] کسانی را که کفر ورزیدند، به عذاب دردناکی بشارت بده} [توبه: ۳].

و یکی از محکم ترین گره های اسلام این است که در راه الله دوست بداری و در راه الله بد بداری، و در راه الله دوست بگیری و در راه الله دشمن شوی؛ تا آنکه محبتت و تنفرت و دوستی ات و دشمنی ات، پیرو خشنودی الله عزوجل باشد.

۶- تحریم ازدواج او با زن مسلمان، زیرا او کافر است و زن مسلمان بر اساس نص و اجماع برای او حلال نیست.

قال الله تعالى: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاِمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمَ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآثُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يُحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ} [الممتحنة: 10].

الله تعالی می فرماید: {ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که زنان مؤمن مهاجر نزد شما می آیند، آنها را بیازمایید؛ الله به ایمانشان داناتر است. اگر آنان را [زنانی]

مؤمن یافتید، آنها را به سوی کافران بازنگردانید. نه این [زنان مؤمن] بر آنان [= کافران] حلالند، و نه آن [مردان کافر] بر این [زنان] حلالند؛ و هر چه [شوهران کافر به عنوان مهریه] خرج [این زنان] کرده اند، به آنها بدهید؛ و بر شما گناهی نیست که پس از آنکه مهریه هایشان را پرداختید [و پس از انقضای عده،] با آنان ازدواج کنید؛ و به [نگهداشتن پیوند زناشویی با] زنان کافر، پایبند نباشید؛ [و اگر زنان شما مرتد شدند و نزد کافران رفتند، رهایشان کنید] و آنچه را [به عنوان مهریه] خرج کرده اید [از کافران] مطالبه کنید؛ و [کافران نیز] آنچه را خرج کرده اند مطالبه کنند. این حکم الله است که در میان شما دآوری می کند؛ و الله دانای حکیم است {ممتحنه: ۱۰}.

در «المغنی» آمده است: درباره سایر کفار به جز اهل کتاب اختلافی میان علما نیست که زنانشان و ذبایحشان حرام است.

وی می گوید: نکاح زن مرتد جایز نیست، هر دینی که داشته باشد؛ زیرا برای او انتقالش به هر دینی پذیرفته نیست بنابراین حکم اهل آن دین را نمی گیرد، پس حلال بودن [ازدواج با او] من باب اولی جایز نیست.

وی در «باب مرتد» می گوید: و اگر ازدواج کند، ازدواجش صحیح نیست؛ زیرا نکاح او مورد تایید و اقرار نیست، و هر آنچه مانع از اعتراف به نکاحش شود، مانع از

انعقاد آن نیز می شود، مانند نکاح مرد کافر با زن مسلمان [که مورد اعتراف نیست و منعقد نمی شود].

می بینی که او تصریح به تحریم نکاح با زن مرتد کرده، و اینکه نکاح مرتد درست نیست، اما اگر ارتداد پس از عقد رخ دهد چه؟

در «المغنی» می گوید: اگر یکی از زوجین قبل از دخول مرتد شود، نکاح فوراً فسخ می شود، و یکی از دیگری ارث نمی برد، و اگر ارتداد پس از دخول رخ داده باشد در این باره [در مذهب احمد] دو روایت است؛ یکی اینکه:

سریع از هم جدا می شوند. و دوم: منتظر می ماند تا عده اش تمام شود.

در «المغنی» آمده است: فسخ نکاح در صورت ارتداد [یکی از زوجین] پیش از دخول قول عموم اهل علم است، و برایش استدلال می کند.

در همین کتاب آمده است: فسخ فوری آن اگر پس از دخول باشد، قول مالک و ابوحنیفه است، و توقف آن بر پایان عده، قول شافعی است.

نتیجه آنکه امامان چهارگانه بر فسخ نکاح در صورت ارتداد یکی از زوجین متفق هستند، اما اگر ارتداد پیش از دخول رخ داده باشد نکاح فوراً فسخ می شود، اما اگر بعد از دخول باشد؛

مذهب مالک و ابوحنیفه آن است که فوراً فسخ می‌شود، و مذهب شافعی این است که تا پایان عده صبر می‌کند، و هر دو روایت از احمد نقل شده، مانند دو مذهب پیشین.

و در آن آمده است: اگر زوجین همراه یکدیگر مرتد شوند حکمشان مانند آن است که یکی از آن دو مرتد شده باشد؛ یعنی اگر پیش از دخول باشد فوراً جدا می‌شوند و اگر بعد از آن باشد آیا فوراً جدا می‌شوند یا آن زن منتظر پایان عده می‌ماند؟ در این باره دو روایت است و مذهب شافعی چنین است.

وی سپس از ابوحنیفه نقل کرده که این نکاح بنابر استحسان فسخ نمی‌شود؛ زیرا دین این دو با هم تفاوتی ندارد، پس بیشتر به این شبیه است که هر دو مسلمان باشند، سپس صاحب مغنی (ابن قدامه) این قیاس را از نظر طردی و عکسی نقض می‌کند.

و چون واضح شد که نکاح مرتد با مسلمان صحیح نیست، چه این مرتد زن باشد یا مرد، و این مقتضای ادله کتاب و سنت است، و مشخص شد که تارک نماز بنابر دلالت کتاب و سنت و سخن عموم صحابه کافر است، واضح می‌شود که مردی اگر نماز نمی‌خواند و با زنی مسلمان ازدواج کند، ازدواجش درست نیست و این زن پس از عقد بر او حلال نمی‌شود،

و اگر به درگاه الله توبه کند و به اسلام بازگردد، واجب است که از نو عقد کند. همینطور اگر زن نماز نمی‌خواند، حکم چنین است.

و این برخلاف نکاح کافران در حال کفرشان است، یعنی مثلاً اگر مردی کافر با زنی کافر ازدواج کند، سپس زن مسلمان شود؛ که او اگر اسلام آوردنش قبل از دخول باشد، نکاح فسخ می شود،

و اگر پس از دخول اسلام آورده باشد نکاحش فسخ نمی شود، اما منتظر می ماند، اگر شوهرش پیش از پایان عده اسلام آورد، او همسرش است، و اگر عده اش پیش از مسلمان شدن شوهرش به پایان رسید، آن شوهر حقی در آن زن ندارد؛ زیرا نکاحشان از وقتی که زن مسلمان شده فسخ شده بود.

کافران در دوران پیامبر - صلی الله علیه وسلم - همراه با همسرانشان مسلمان می شدند، و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نکاحشان را قبول می کرد (یعنی همان نکاح قبل از اسلامشان را به رسمیت می شناخت)، مگر آنکه سبب تحریم همچنان باقی مانده باشد، مانند آن زن و شوهر مجوسی باشد و بین آن دو رحم محرم باشد (یعنی مثلاً خواهر و برادر باشند) که در این صورت پس از اسلام از یکدیگر جدا می شدند؛ زیرا سبب تحریم همچنان باقی است.

اما این مسئله مانند مسئله مسلمانانی که به سبب ترک نماز کافر شده، سپس با زنی مسلمان ازدواج کرده نیست، زیرا زن مسلمان بنابر نص و اجماع بر کافر حلال نیست، چنانکه قبلاً گذشت، حتی اگر آن کافر، کافر اصلی باشد نه مرتد؛

بنابر این، اگر کافری با زن مسلمانی ازدواج کند، نکاحش باطل است، و واجب است آن جدا شوند، و اگر مرد مسلمان

شد و خواست به نزد زن برگردد این ممکن نیست مگر با عقدی جدید.

۷- حکم فرزندان مرد تارک نماز از زن مسلمانی که با او ازدواج کرده است:

در باره مادر، آنان در هر صورت فرزندان او هستند، اما در مورد شوهر، بنابر قول کسانی که تارک نماز را کافر نمی دانند، آنان فرزندان او هستند و در هر صورت به او ملحق می شوند؛ زیرا نکاحش صحیح است.

اما بنابر قول کسانی که تارک نماز را کافر می دانند - که همین قول بر اساس آنچه در فصل نخست گذشت صحیح است - در مسئله نگاه می کنیم:

* اگر این شوهر نمی دانست که نکاحش باطل است یا معتقد به آن نبود: فرزندان او به او ملحق می شوند؛ زیرا در این حالت، جماع به باور او مباح بوده، و این همبستری، همبستری شبهه است و نسب بر اساس همبستری شبهه، ثابت است.

* و اگر شوهر می داند که نکاحش باطل است و معتقد به آن بود: فرزندان او منتسب نمی شوند؛ زیرا آنان از آب کسی آفریده شده اند که معتقد است همبستری اش حرام بوده؛ زیرا بر زنی واقع شده که برای او حلال نیست.

ثانیا: احکام اخروی مترتب بر ارتداد:

۱- ملائکه او را توبیخ می کنند، و بلکه بر چهره و پشت آنان می زنند،

قال الله تعالى: {وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ} [الأنفال: 50-51].

الله تعالی می فرماید: {و اگر ببینی آنگاه که ملائکه جان کافران را می ستانند و بر چهره و پشت آنان می زنند و [گویند] عذاب سوزان را بچشید} [انفال: ۵۰].

۲- او با کافران و مشرکان محشور می شود، زیرا از آنان است،

قال الله تعالى: {احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ} [الصافات: 22-23].

الله تعالی می فرماید: {گرد آورید کسانی را که [با شرک به خویش] ستم کرده اند با [همفکران و] همانندهایشان و آنچه عبادت می کردند} [صافات: ۲۲].

ازواج اینجا جمع زوج است، به معنای هم صنف و هم نوع، یعنی: کسانی را که مرتکب ستم شده اند و کسانی از اهل کفر و ظلم را که همانند آنها هستند با هم گرد آورید.

۳- جاودانه شدن ابدی در آتش دوزخ؛

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: {إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا} [الأحزاب: 64-66].

زیرا الله تعالى می فرماید: {الله کافران را نفرین کرده و
برایشان دوزخی آماده نموده است} [احزاب: ۶۴].

تا اینجا، آنچه را می خواستیم درباره این مسئله بس بزرگی
که بسیاری از مردم مبتلای آن شده اند بیان کنیم، به پایان می
رسد.

دروازه توبه اما برای هر که خواهان توبه باشد باز است،
پس ای برادر مسلمان، هر چه زودتر به درگاه الله عزوجل
توبه خالصانه کن، و از آنچه گذشته پشیمان باش و عزم کن
که دیگر به آن برنگردی و بر انجام طاعات بیفزای،

{إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ
حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا} [الفرقان: 70-71].

{مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کاری شایسته
انجام دهد؛ اینانند که الله بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می
کند و الله همواره آمرزگاری مهربان است} [فرقان: ۷۰].

از الله تعالى خواهانم که ما را در امرمان هدایتی عطا کند
و همه ما را به راه راست خودش توفیق هدایت دهد؛ راه
کسانی که به آنان نعمت عطا کرده از پیامبران و صدیقان و
شهدا و صالحان، نه آنان که بر آنان خشم گرفته و نه گمراهان.

به قلم بنده نیازمند الله تعالى

محمد بن صالح العثیمین

در تاریخ ۱۴۰۷/۲/۲۳ هجری قمری

*

فهرست

2	رساله ای در حکم تارک نماز
3	فصل نخست: حکم تارک نماز
	فصل دوم: آنچه بر ارتداد ناشی از ترک نماز یا دیگر امور مترتب می
23	شود